

کتابچه اردشیر میرزا (شرح مأموریت به نقاط مختلف ایران)

به کوشش سعیده سلطانی مقدم

گزارش حاضر، مربوط به خدمات و مناصب حکومتی است که «اردشیر میرزا رکن الدوله»، فرزند عباس میرزا ولیعهد، از دوره ولایتعهدی پدر تا زمان ناصری بر عهده داشته است. اردشیرمیرزا پسر نهم عباس میرزا از ۴۸ فرزند باقی مانده از ولیعهد است.^۱ تاریخ دقیق ولادت او مشخص نیست، اما می‌توان از روی تاریخ وفات وی، تولدش در یکی از سال‌های دهه دوم سال ۱۲۰۰ تخمین زد.

از جمله مأموریت‌های اردشیرمیرزا، می‌توان به سرکوب شورش‌های منطقه گروس و صاین قلعه در زمان محمدشاه ولیعهد، فرونشاندن قیام مردم تراکمه دشت و شورش اسماعیل میرزا در بسطام در سال ۱۲۵۰ اشاره کرد که گزارش آن در منتظم ناصری این گونه آمده است: «و چون جمعی از تراکمه و اکراد خراسان دور شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم بسطام را گرفته و او به خیال استقلال افتاده بود، نواب اردشیر میرزا با اسکندرخان قاجار ابن فتحعلی خان حاکم مراغه و ابراهیم خلیل خان و بعضی دیگر به استیصال او مأمور شده، او مقهور نواب اردشیر میرزا به حکومت مازندران رفت و میرزااسدالله خان نوائی به وزارت او برقرار گشت»^۲. اغتشاش طبرستان به سرکردگی فضلعلی خان قراباغی و ترکمانان چرکن، ادعای نبوت شخصی در گرگان و گردآمدن بسیاری در اطراف او «در این سال میانه ترکمانان گرگان شخصی به ادعای ولایت و مدعی کرامت آمد، جمعی از آن جماعت نادان فریفته آن مردود بی‌ایمان شده، حضرت ایشانش لقب داده، سر بر خط ارادتش نهادند؛ بعد از انتشار این خبر، خسرو دادگر امیرزاده اردشیر میرزا حکمران

۱. ر.ک: میرزا عضدالدوله، تاریخ عضدی، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: علم، ۱۳۷۶، ص ۲۷۷.

۲. اعتمادالسلطنه، منتظم ناصری، ج ۳، تصحیح اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ۱۶۲۰.

مازندران را با محمد حسن خان سردار ایروانی و لشکری نصرت اثر به دفع آن بدسیر مأمور فرموده^۱. اردشیر میرزا در سال ۱۲۵۲ به این مأموریت فرستاده می‌شود و تا سال ۱۲۵۹ در حکومت گرگان است، اما مهم‌ترین این شورش‌ها که در این گزارش به آن اشاره شده، شاید شورش «سالار» در خراسان در سال ۱۲۶۲ ق. باشد که اردشیر میرزا به دفع ترکمانانی فرستاده می‌شود که در سپاه سالار جمع آمده‌اند و با وی متحد شده‌اند^۲ سالارخان فرزند آصف‌الدوله که در این سال به جای پدر به حکومت خراسان گماشته می‌شود، با حسینخان نردینی که به ازای خدماتش مورد الطاف دربار قرار گرفته، سر ناسازگاری می‌گذارد و دست به شورش زده و شبانه بر سر نردینی تاخته و کسانش را می‌کشد. حکومت مرکزی بارها قصد مقابله با سرکشی او را دارد، اما اللهیار خان آصف‌الدوله، پدر سالار خان، از این کار جلوگیری می‌کند. سالار با کمک ایل ترکمان و کرد، علیه حکومت مرکزی قیام می‌کند. این شورش تا زمان ناصرالدین شاه ادامه می‌یابد تا تدبیر امیرکبیر و درایت سلطان مراد میرزا احسام السلطنه عموی ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۵ خاتمه می‌یابد.^۳ میرزا تقی خان امیرکبیر در سال ۱۲۶۴ حکومت لرستان و خوزستان را به وی واگذار کرد که تا سال ۱۲۷۳ ادامه داشت. اردشیر میرزا که در سال ۱۲۷۳ ملقب به رکن‌الدوله شده بود، در همین سال به آذربایجان فرستاده شد و تا سال ۱۲۷۵ حکومتش دوام داشت. چندی به حکومت گیلان و مازندران گماشته شد. تا سال ۱۲۷۷ وزیر مختار ایران در روسیه بود. وی در شصت سالگی در سال ۱۲۸۲ درگذشت.^۴ مبنای این گزارش، مطالبی است که در نسخه شماره ۱۴۷۲۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، آمده است.

[۱۸پ] بسم‌الله خیرالاسماء

شرح مأموریت گروس و صاین قلعه

در عنفوان جوانی که سنش دوازده سال بود، پدر نامدارش خاطر به تربیت او برگماشت. بعد از آنکه در فنون علوم و رسوم درس و مشق از پارسی و تازی و رموز خط، حظی کافی و بهره کامل حاصل کرد تا در قواعد حرب و قوانین طعن و ضرب و مشق نظام و رشق سهام ممتاز آید. یوسف خان گرجی را که از اکابر امراء ایران و مختار توپخانه و قورخانه و برخی از دلیران بود، به تعلیم و تربیتش مراقب و مقرر ساخت تا در جمیع فنون سپاه‌داری و لشکرکشی ماهر و قادرگشت و در توپخانه که پشت سپاه و قلب لشکر و نیروی بازوی جیش و باب ظفر است، اختیار و اقتدار تمام یافت و توپدار علیّه توپخانه و قورخانه شد.

۱. خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، ج ۲؛ تصحیح حسین خدیوچم، تهران: زوار، ۱۳۴۴، ص ۳۱.

۲. ر.ک: شمیم، علی اصغر؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: بهزاد، ۱۳۷۸، ص ۱۴۱.

۳. ر.ک: حقایق الاخبار، همان، ص ۶۶.

۴. بامداد، مهدی؛ شرح حال رجال ایران، ج ۱، تهران: زوار، ۱۳۵۷، ص ۱۰۶.

در سال ۱۲۴۷ که ولیعهد رضوان مهد از اردبیل عزیمت سفر عراق و یزد و کرمان و خراسان می فرمودند تا در غیبت خود اطمینان و اعتماد کلی از این سرحد حاصل شود، [۱۹] شاهزاده را به حکومت و انتظام امور گروس و صاین قلعه - که سرحد ممالک عراقین و آذربایجان و کردستان است و پیوسته از فرط تطاول والی کردستان و اشرار لابلالی آن سامان، بینظم و پریشان بود و رعایا و ساکنین آن صفحات، شبی آسوده به روز نمی غنودند و روز تا شب در تزلزل بودند- مأمور فرمودند. در اول ورود جمعی از اشرار و قطاع الطریق را - که سالیان دراز به هرزگی و فساد معتاد شده بودند- به چنگ آورده، هر کدام را نوعی به معرض سیاست رساند؛ برخی را به دم توپ آتشبار گذاشته و بعضی را به قتل رسانده. به همین سبب مردمان اطرافی و حکام مخالف منافی و قطاع الطریق، حساب وافی برداشته، سر در پرده گمنامی و خمول کشیده، پا از دایره اطاعت بیرون نگذارند و سالیان دراز اسمی از دزدی و گرانی مذکور نبود. رعایا و برابرا در مهد امن و امان غنودند و آسودند. در مدت چهار سال که در آن صفحات ایالت می نمود، چنان از ضبط و نسق آن سرحد و اهالی آن جانب را امن و آسوده میداشت که هر روز کمال اطمینان قلب و فراغت خاطر ولیعهد مغفور افزوده می شد. و مورد ...^۱ دیگر ملاحظت می گشت تا در سنه ۱۲۴۰ در مشهد مقدس، ولیعهد مبرور به دارالسرور رخت بریست. محمدشاه به طهران آمد و از جانب فتحعلی شاه به منصب ولایتعهد و نیابت سلطنت که موروثی وی بود، مفتخر گردیده، عطف عنان مملکت آذربایجان نمود. در عرض راه شاهزاده را احضار فرموده، [۱۹پ] در قزوین شرفیاب حضور گشت و به آنچه لازمه خدمت بود، اقامت نموده، مورد الطاف و اعطاف گشته، به خلعت فاخر و کارد مرصع و اسب با زین و یراق زرنگار، افتخار حاصل کرده، در دارالسعاده زنجان مرخص شده، به مقر حکومت خود بازگشت.

در سنه ۱۲۵۰ که فتحعلی شاه به رحمت ایزدی پیوست و محمدشاه از تبریز عزیمت ری و مقر سلطنت کی نمود، شاهزاده را احضار فرمود با لشکر ابواب جمعی خود از توپخانه و قورخانه و سرباز نظام و سوار شاسون و گروسی و صاین قلعه که گروهی انبوه بودند، در زنجان به اردوی کیوان شکوه در پیوست.

شورش اسماعیل میرزا در بسطام

پس از ورود به دارالخلافة، به واسطه آشوبی که در خراسان، اکراد شادلو و زعفرانلو و سایر ایلات بر پا نموده بودند و نواب قهرمان میرزا را معطل و مستأصل داشته و نیز اسماعیل میرزا [۲۰] در بسطام پا از جاده اطاعت بیرون نهاده و کمال وقاحت و قیاحت را شعار خود ساخته، هیچ از تمرد احکام ولیعهد رضوان مهد، وقت یورش هرات و بعد از فوت او، نسبت به آن شاه والاجاه در عهد ولیعهدی و سلطنت فروگذار نکرده بود و از قدیم با حسینعلی میرزا شجاع السلطنه معاهده داشت و به تحدید تأکید عهدی کرده، به مظاهرت او فریفته گشت و در مقام مخالفت برآمد.

ولیعهد مغفور از کثرت رأفت و رحمتی که با عموم اهالی ایران، خاصه اخوان که خلاف و طغیان داشتند و

۱. نسخه افتادگی دارد.

چون وجود هیچ یک را منشأ اثری نمیدانستند، اعتنایی نمی فرمودند و به این واسطه هر یک جری و جسور می شدند. شاه را غیرت حمیت دافع این حرکات گشته، شاهزاده را مأمور به معاونت نواب قهرمان میرزا و تنبیه شاهزاده طاغی فرمودند و پیکر وی را بذل خلعت خاص و خنجر الماس و اسب نگار با زین و یراق طلاسازی نمودند [۲۰پ] و به این تفصیل: توپخانه دوازده عراده، اسکندر خان سرتیپ قاجار دولو با فوج مراغه، ابراهیم خلیل خان سرتیپ لکخویی با دو فوج درشکه و اردوبار بختیاری، مصطفی قلیخان سمنانی با دو فوج سمنانی و دامغانی، غلامان خاصه شاهی پانصد نفر، سواره شاهسون و قراچولو دو هزار نفر، با جیوش ابواب جمعی خود، طریق خدمت پیش گرفتند.

اسماعیل میرزا محض خبث طینت و علت وحشتی که از کرده های سابق و لاحق خود داشت، با جمعیتی که از اعراب و اعجام شاهرود و بسطام و تراکمه دشت فراهم کرده، منتظر فرصتی بود که دستبردی نماید. اگر کاری از پیش نبرد، به اموال و ائقال از راه سیاه کوه خود [را] به کاشان و اصفهان رسند و به شجاع السلطنه پیوند و چون آن مطلب معلوم آمد، به تدبیرات کافی و به واسطه مراسلات و فرستادن مردمان کامل کاردان در دامغان که محل اردوی عساکر منصوره بود، او را آورده، مجال درنگ نداده، دستگیر کردند. بعد از گرفتاری، باز چون آن خیال محال از سر او بیرون نرفته بود و از شجاع السلطنه اقبال واهی در میان مردم مذکور بود، مصلحت چنان اقتضا کرد که او را روانه دارالخلافه نماید و خود به خدمات دیگر که اهم و الزم [۲۱ر] از آن بود، گراید. با عساکر ظفرمآثر تا مزینان رفته، توپخانه و سواره و افواج قاهره را برای نواب قهرمان میرزا فرستاده، به بسطام آمد.

بعد از رفتن بدیع الزمان میرزا به دارالخلافه، در استرآباد و دشت گرگان، از جماعت تراکمه یموت و گوگلان، انقلاب و آشوبی پدید آمد که اموال و نفوس مردمان در محل نهب و قتل و اسر بود. علما و سادات و قضات و اعیان استرآباد ... چون آن صفحات به شاهزاده محول بود، ولایت شاهرود و بسطام و جاجرم و معابر را نظم داده و طرق و شوارع را از تاخت و تاز ترکمانان تکه و گوگلان مصون و محروس نموده، با قلیل جمعیتی به استرآباد گرگان رفت. پس از ورود حشری جمیع نموده و لشکری فراهم کرده، به صحرای گرگان تاخت. از دارالخلافه به حکم شاهنشاه با فرّ و جاه به معاونت و مظاهرت او، حشمی نامزد گشت. حاجی آقا که از بزرگان و خواجگان دربار ولیعهدی و مهذب [۲۱پ] و مجرب بود، با صمصام خان که دو فوج روس مشهور به ینگه مسلمان را سرتیپ بود و بخشعلی خان قره باغی با دویست نفر غلامان خاصه شاهی و هزار نفر سوار شاهسون، مأمور گشتند. آنچه یاغی و طاغی بود، یا به دل اسار گرفتار شد یا به قتل آمد. سی و اند نفر از تراکمه دشت که معروف و مشهور به دزدی و راهزنی بودند، در حضور به قتل رسیدند و بعضی به رسم کرد به دارالخلافه با پیشکش فراوان از اسبان کوه توان و شتران کوه کوهان و بنده و برده فرستاد. اسرای اسلام که در مدت های گذشته و فترت تازه برده نبودند، قریب دویست نفر استخلاص کرده، به موطن و اماکن خود فرستادند.

قریب چهار ماه در آن دشت به آن طایفه ضالّه نزاع داشتند تا درست از شر اشرار، آن صفحات را مصفی نموده، به استرآباد رجعت نمودند. و در ازای این خدمت، به اعطای خلعت و کارد مرصع و منصب سرهنگی

با نشان مرصع الماس و حمایل سفید از مرتبه اول همان منصب [۲۲ر] مفتخر و مباحی شدند. در آن هنگام، بلای وبا عام شد و قشون مأموره احضار به دارالخلافه گشتند و شاهزاده بعد از نظم آن صفحات و اطمینان از امورات استرآباد و يموت و گوگلان، به بسطام آمد و استدعای شرفیابی حضور شاهی نموده، به این سعادت فائز گشته، به دارالخلافه آمد و مورد الطاف و اشفاق پادشاهی گردید.

مأموریت در ری

سال گذشته که سنه ۱۲۵۱ و دویم سال از جلوس بود، تا به کلیه رفع شر تراکمه اترک و گرگان و دفع ضر اورنگ و افغان شود، موکب همایون عزیمت صفحات دشت گرگان و مساکن ترکمان فرمودند، شاهزاده را نظر به حسن ارادت و درایت و فرط خلوص و کفایت به حفظ ذخایر و حراست خزاین دارای ملک ری و مختار تختگاه کی نمودند. در مدتی که شاهنشاه با فر و جاه در سفر بود، چنانش استیلا داد و استقلال بخشود که در کل ممالک و طول مساکن، حکم او نافذ و جاری بود. در صیانت [۲۲پ] عرض و مال و حفظ اهل و عیال شاهزادگان و امرای نامدار و ارسال چشم و جنود و ایصال مالیات و نقود و فرستادن توپخانه و قورخانه چنان جهدی نمود که چشم دوستان خیره و و دل دشمنان تیره ماند و در مدت هشت ماه که موکب همایون در آن صفحات بودند، همه وقت به بذل موهبتی تازه و مکرمتی بی اندازه مفتخر و مباحی آمد.

مأموریت و حکومت طبرستان و شورش ترکمانان به سرکردگی جعفر بای يموت

بعد از عبور موکب همایون به طهران، شاهنشاه جمجاه به سبب اغتشاش و انقلاب مملکت طبرستان که از فضلعلی خان قراباغی حاکم آنجا برخاسته شده بود و مردم آنجا او را نمی خواستند و آن ولایت موطن اصلی و مسکن آبا و اجدادی آن خدیو کشورگیر بود، کسی را که مایه اطمینان و اعتماد و ماده قلع فساد آنجا باشد، می خواستند نامزد فرمایند. شاهزاده را به نظم آن سر حد و دارایی آن مملکت مأمور فرموده، با فرمان و خلعت، حکومت و اختیار آن صفحات از دامنه البرزکوه تا کنار دریای خزر از حد گیلان تا استرآباد مفتخر آمده، روانه شد.

در اول وهله، کسانی را که نسبت به حاکم خلاف نموده و تیغ بی شرمی از غلاف بیرون آورده [۲۳ر] بودند، بعضی را خود گوشمال داده و برخی را که عمده و زبده بودند، به دربار شاهی روان ساخت؛ صفحات آن مرز و بوم را از وجود اشرار و مفسدین مصفا ساخته، از رأفت کامل و رحمت شامل و حسن سیاست و فرط کیاست، اطراف و نواحی آن سامان را مانند نگارخانه چین، بل بهشت برین بیاراست. در آبادی ولایت و نظم سرحدات و تعمیر بلاد و تکثیر فواید و انتظام مهمام لشکری جهدی وافی و سعی کافی نمود و در مدت هشت سال که دارایی طبرستان محول به ایشان بود، به بسط آیین نصفت و داد پرداخت و اسم جور و ستم برانداخت. در آبادی بلاد و آسایش عباد اهتمامی تمام به عمل آورد. از دامن البرزکوه تا کنار دریای خزر، ولایت معمور و آباد و رعایا و لشکری خرم و دلشاد بودند.

در همین سال که سنه ۱۲۵۱ است، شاهنشاه، جمجاه، عزیمت سفر هرات نموده و شاهزاده را به تنبیه

و تدبیر ترکمانان که در بعضی از جزایر دریای خزر مسکن نموده، مأمن خود قرار دادند و در ظاهر به اسم تجارت و معامله با اهالی گیلان و طبرستان و استرآباد مرآوده داشته [۲۳پ] و در باطن لازمه اسر و سرقت و و ایذا و اضرار به مسلمانان می رساندند، مأمور نمودند. جزیره چَرکن نسبت به سایر جزایر این دریا معتبر و وسیع و با منفعت تر است. معدن نفت و نمک دارد که از این جزیره به واسطه کشتی و سایر مراکب دریایی، به سواحل می برند؛ بیع و شرا کرده، سود زیادی می برند. و آن جزیره در دریا روبروی بادکوبه واقع شده. تخمیناً دورش شش فرسخ می شود. قیات نامی از معارف طوایف جعفریای یموت که چند شعبه و تیره می شوند و او از تیره کُر جعفریای است؛ سال های سال در آنجا سکونت اختیار کرده و مؤنتی به هم بسته، به واسطه این تجارت، صاحب مکنت و ثروت گشته؛ کشتی و ناو و کرجی و لتکا و کسه بای که بعضی از اسامی مراکب دریاست، زیاد نموده، اشرار و صعالیک ترکمان در دور او جمع گشته، در سواحل گیلان و طبرستان و استرآباد، اگر چه معامله خوبی می نمودند و طرفین از این معامله منتفع بودند، ولی تا فرصتی می کردند، دستبردهای کلی و ضررهای زیاد می زدند؛ از نهب اموال و قتل و اسر [۲۴ر] نفوس، دقیقه ای مهمل و نامرعی نداشتند. یک نوع بستگی هم به روسیه پیدا کرده، به اطمینان آنها باکی از حاکم و ناظم به هیچ وجه نداشتند.

با اینکه اول سال حکومت طبرستان شاهزاده بود، به طوری که باید و شاید، استقرار و استدامتی به هم رسانیده، به محض ابلاغ حکم شهرداری، اسباب و آلات و ادوات محاربه بحری را در کشتی های بزرگ و کوچک که هر یک نام مخصوصی دارد، در بندر شاه گیله اشرف فراهم آورده و دوهزار نفر تفنگچی اشرفی و کلبادی و عمرانلو و طالش و یخکش که ساکنین ساحل دریا و در جنگ با ترکمانان دانا و بینا بودند و با غلامان و تفنگداران خاصه خود و آذوقه و تدارک و قورخانه که از لوازم سفر دریا بود، در آن بندر آماده و مستعد شده، روان گردیدند. بلده اشرف از بناهای «مرحوم شاه عباس اول» است که تفصیل بنا و تعمیر و آبادی آنجا در کتب مذکور است و هنوز از ابنیه عالییه او باقی و یادگار است.

[۲۴پ] با این استعداد در کشتی نشستند، روان شدند. در جزیره عاشوراده که جزیره کوچکی است و تا بندر شاه گیله شش فرسخ و به میان کاله مازندران نیم فرسخ و به قریه گز - که در ملوک انزان استرآباد واقع است - دو فرسخ و اکنون بندرگاهی است، لنگر انداخته، در آن جزیره چند روزی به جهت آسودگی و رفع خستگی و صدمات دریا توقف نموده، از خودآرایی همراهان و تربیت آلات حرب مطمئن گشته، به جزیره چرکن رفتند. یک دو روز باد مراد همراهی کرده، بدون تشویش و اضطراب می رفتند. روز سیم هوا انقلاب به هم رسانیده، از امطار و ریاح متراکم، دریا متلاطم شده؛ تا یک روز و یک شب بیم هلاکت و غرق بود. صبح آن شب هوا صاف شده، آسایش و اطمینان به جهت کشتی نشستگان حاصل شد؛ باد مراد آغاز اهتزاز نموده، زودتر از آن که منظور بود، به مقصد و مقصود رسیدند. ترکمانان از مأموریت چیزی فهمیده بودند. از دور نشان و علامات آمدن کشتی را دیده [۲۵ر]، به قدر وسع و طاقت، در فکر گریز افتادند. آنچه توانستند برداشتند و راه فرار پیش گرفتند. آنهایی که فرصت فرار نکرده بودند، شاهزاده بعد از ورود همه را به قتل رسانید. آنچه اسباب و آلات دریایی داشتند، به معرض حرق و غرق درآمد. همانا متنبی در این

مقدمه گفته بود:

للسببی مانکحو و القتل ما ولدوا و النهب ما جمعوا و النار ما زرعو
دو روز در آنجا مانده، اسباب معیشت از بیوت مخشبه و آلات فلاحت، آنچه برای زرع و حصد دریاست، معدوم و نابود کرده، جزیره را از وجود آن اشرار مصفا نموده، بازگشتند و از همان راه به ساحل مازندران آمده، تفصیل کار را به واسطه عریضه و چاپار به دربار معدلت مدار معروض نمودند. این خدمت موقع استحسان یافته، آقااسماعیل پیشخدمت خاصه شهریاری با خلاع فاخره و صلوات وافره و هیأت متکآثره، از هرات به مازندران آمد و به هر یک از جان نثاران و فدویان - علی قدر مراتبهم - بذل مکرمت و بٹ موهبت گردید. یک قبضه شمشیر مرصع به جواهر [۲۵پ] و نشان شیر و خورشید الماس از مرتبه دویم سرتیپی و حمایل سرخ به شاهزاده مرحمت شده، از این عنایت سر مفاخرت برافراخت.

پیامبر دروغین در استرآباد

در سنه ۱۲۵۰، به سبب جسارت و هرزگی تراکمه دشت، در صفحات استرآباد اغتشاشی تازه به هم رسید. مرد مجهول النسب گمنامی که خود را منسوب به سلسله عثمان - که خلیفه ثالث باشد - نموده و صد هزار شعبده و نیرنگ یاد گرفته، چندی در صفحات کابل و قندهار و هرات راه رفته، مردم را به دام آورده بود. اکثری از اهالی آن صفحات را رام نموده، خیال خامی در سر پخته و به هوای ریاست کاری در پیش گرفته، به میان تراکمه دشت آمد و آن طایفه را به طرزهای غریب و عجیب فریفته و شیفته خود گردانید و جمعیتی فراهم آورده، به تاخت و تاز بلاد و اضرار و ایذا عباد پرداخت؛ شورش و آشوبی در آن صحرا برپا نمود. آن فتنه که در سر داشت، به رأی العین برپا دید و به حضرت ایشان - که [۲۶ر] در میان تراکمه دشت مقتدا و مراد خود را به این لقب می نامند - ملقب گشت.

ترکمنان که مردمان عاری از فهم و درک هستند و در دین کمال عصبیت را دارند، به ترهات این غول گول از راه به در رفته، مرید و فدایی وی گشتند و آنچه می گفت، می پذیرفتند. فتنه بالا گرفت و آشوب برملا شد. شاهزاده با افواج پیاده و سواره مازندرانی و استرآبادی و غلامان رکابی خود - که چهار هزار نفر بودند - مأمور به دفع شر آمدند و از دارالخلافه به راه سمنان و دامغان و بسطام محمدحسن خان سردار با دوازده عراده توپخانه و قورخانه و افواج آذربایجانی و عراقی و سواره به اجلال و بیرانوند که به همه جهت شش هزار نفر می شدند، مأمور آن سرزمین شدند. جعفرقلی خان ایلخانی بجنوردی با سواره ابواب جمعی خود از خراسان آمده، ملحق به اردو گشت. نه ماه در آن صفحات به هزار زحمت و مشقت که از جنگ های روز [۲۶پ] و شیبخون های شب دیدند، به بخت بلند شهریاری حضرت ایشان با جمعی از اعوان دستگیر گشته، شاهزاده با بعضی از قشون در گرگان توقف نموده، محمدحسن خان سردار را با جعفرقلیخان ایلخانی به اترک فرستاد که بقیه اشرار را دفع نمایند. آن دو نفر با ابواب جمعی خود رفتند و آنچه لازمه اسر و قتل بود، به عمل آورده، بازگشتند.

مخدوم قلیخان، بزرگ طایفه دوجی که یکی از شعب یموت است، در آن میان مخدوم و مدار علیه شده،

ترکمانان به هوای او حرکت می‌کردند. پس از آنکه کار خود را پریشان و ایل را به بیابان دید، از در عجز و ناتوانی درآمد، رسل و رسایل برانگیخت، متقبل پیشکش و مالیات و گرو شده، پسر خود را با رؤسای طوایف یموت فرستاد و پیشکش‌ها از اسب و شتر و مالیات که باقی مانده بود، ارسال نمود و اسرایی که به برده برده بودند [۲۷ر] با هزار انفعال و انکسار روان کرد تا از تقصیر او درگذشت. از امورات آن صفحات اطمینان حاصل نموده، محمدحسن خان سردار با حضرت ایشان و پسر مخدوم قلی خان و سایر رؤسای یموت و گوگلان و پیشکش از راه سمنان به دربار پادشاهی روان ساخت و خود به مقر حکومت بازگشت و در اداء این خدمت، به اعطای نشان شیر و خورشید تمام الماس و حمایل سرخ از مرتبه اول سرتیپی به صحبت محمد اسماعیل بیگ ترکمان، غلام پیشخدمت، مفتخر و مباحی آمد.

شورش سالار در خراسان

در مملکت طبرستان مشغول حکمرانی و دارائی بود تا در سنه ۱۲۶۲ برای طغیان و سرکشی حسنخان سالار که در خراسان، لوای خودسری افراشته بود و جمعیتی از خراسانی و مروی و تراکمه سرخس و ساروق و سالور و ترکمانان تکه و یموت و گوگلان بر سر خود گرد آورده، نواب حمزه میرزا از دارالخلافه به تنبیه متمردين به خراسان مأمور و شاهزاده به تأدیب تراکمه [۲۷پ] دشت که در دور سالار جمع شده بودند، نامزد گردید. افواج مازندرانی که هزار چرسی و اشرف تابعی و لاریجانی و سواره کرد جهان بیگلو و بدانلو و ترک گرایلی و اوصانلو و قلیچی تفنگچی و سواره استرآبادی و غلامان خود که به همه جهت شش هزار نفر می‌شدند، در گرگان رایت اقبال برافراشت و مخم عساکر فیروزی مآثر ساخت. ترکمانان یموت و گوگلان، محض شنیدن ورود لشکر ظفر نمود به گرگان از ترس اینکه عیال و اطفال و اموال آنها در معرض هلاکت افتد، همه یکسر از سر سالار پاشید؛ به مساکن خود برگشته و به این جهت وهنی عظیم در کار سالار پدیدار آمده، بی سر و سامان گشت و رو به صحرا و سامان نهاد. تا رفته رفته کارش از دست رفت و دفع مآوقع ترکمانانی که از راه خطرارفته، خود به صواب برگشتند؛ به همگی از در عجز و نیاز درآمده، از کرده خود معذرت جسته و مغفرت خواسته. آنانی که به صدق و صفا سالک مسلک خدمت دولا [۲۸ر] شده، همت و اهتمام نموده خدمت کردند و مالیات خود را دادند و پیشکش‌ها کشیدند. بعضی اشرار که در گوشه خذلان خزیده، به دزدی و هرزگی مشغول بودند، به گیر آورده، دستگیر نمود. چند نفر از آنها که مصدر شرارت زیاد بودند، در حضور گردن زدند. رؤسا و زعمای آن قوم را با پیشکش روانه دارالخلافه ساخت. به شهر استرآباد آمده، استدعای شرفیابی خاکپای همایون نمود. مسئول به عز اجابت مقرون گشته، به دارالخلافه آمد و نواب خانلرمیرزا- که حاکم همدان بود- از حکومت آنجا معزول شده، به فرمان والی طبرستان روان شد. در این اثنا، مزاج مبارک پادشاه از جاده اعتدال به اعتلال گرایید و در ششم شهر شوال سنه ۱۲۶۴ به رحمت ایزدی پیوست.

فتنه خراسان بالا گرفت و در اکثر از بلاد، هرج و مرج راه یافت. شاهنشاه عالمیان پناه از آذربایجان به مقر سلطنت عزیمت فرمودند. شاهزاده با امر ملکزادگان [۲۸پ] تا قزوین به استقبال رفتند و مورد الطاف

خسروانه شدند. بعد از نزول به تختگاه کی و مرز ری شاهزاده را به جهت اصلاح اغتشاش و اختلالی که از اکراد و الوار بختیاری و جماعت احشام اعراب در لرستان و خوزستان رو داده، در عشر آخر ربیع الاول سنه ۱۲۶۵ مأمور فرمودند تا رفع عوامل و دفع اشرار نمایند و از تطاول و شرارت آن طوایف در کمره و گلپایگان و خوانسار و فریدن و چهارمحال و سایر بلوکات اصفهان تا لرستان و خوزستان، هر چه مساکن بود، محل مهالک و هر چه مسافت بود، جای افت و محافظت گشته، بالمره راه آمد و شد تجار و قوافل بند بود و کسی را یارا و جرئت عبور و مرور نبود.

شاهزاده را به حکومت و نظم ولایات لرستان و بختیاری و عربستان و کعب و فلاحیه و رامهرمز تعیین، سهام الدوله سلیمان خان گرجی را - که امیری بزرگ و سپهبدی نامدار بود- به پیشکاری شاهزاده و سرداری قشون مأمور تشخیص دادند. از دارالخلافه الباهره [۲۹ر] با افواج قاهره که عبارت از دو فوج کمره و گلپایگان و یک فوج فریدن و چهارمحال و دو فوج لرستان و هشت عراده توپ و دو یست نفر توپچی و قورخانه و چهارصد نفر سوار شاهسون دوبرن و چهارصد نفر سوار چگنی قزوین با غلامان خاصه خود روان شدند. اول مرتبه، اغتشاشی که در کمره و گلپایگان و خوانسار و فریدن و چهارمحال از طوایف بختیاری رو داده بود، همگی را رفع نموده، اشرار را کلاً دستگیر کرد و بعضی را سیاست نمودند؛ برخی که از معتبرین مفسدین بودند، به دارالخلافه روانه کرده.

در این مدت فترت، هر چند از هر که برده بودند، همه را گرفته، به صاحبانش رسانید. آنان که طاعت و فرمانبرداری نمودند، مستمال ساخته، به هر یک خدمتی محول و مقرر داشت و قلعه جاتی که بختیاری و سایر اشرار آن نواحی در اطراف و اکناف برای مامن خود ساخته بودند، همه را خراب نمود؛ من جمله در قریه اروجن چهارمحال که متصل [۲۹پ] به خاک بختیاری است، اشرار و قطاع الطریق قلعه بسیار محکمی ساخته، مستفاق خود قرار داده بودند و از آذوقه و باروط و شرب و بسیار ضروریات انباشته و همه وقت به قوافل و متروودین ایذا و اضرار می رسانیدند، خراب و ویران کرده. ساکنین آنجا بعضی که شرارتشان غالب بود، نیست و نابود نمودند و برخی را محبوس و مقید ساخت. و جمعی که رعیت و فقیر بودند، از آنجا کوچانیده، در سایر دهات چهارمحال مسکن و مأوی داده.

بعد از شش ماه که در چمن قهقهه و گندمان سنگباران توقف کرده و نظم کامل از همه بابت در آن سامان پیدا شده، از راه بروجرد به لرستان رفت. در اندک زمان آن صفحات را نیز از شر وجود طوایف یاغی و طاغی بپرداخت. بعضی را قتل و برخی را اسیر نموده و رؤسای طایفه بیرانوند و سگوند و دیگر طوایف که منشأ فتنه و فساد بودند، روانه [۳۰ر] دارالخلافه نمود و به معرض سیاست شهریاری اندر افتادند. و از خوانین و آقایان شوشتر و دزفول که آثار فساد در نهاد آنها مشاهده می شد، همگی را گرفته، به مقر خلافت کبری فرستاده، مالیات سنوات ماضیه که در عهده تعویق و عقده تأخیر افتاده بود، وصول نمود. کسانی را که پا در جاده خدمتگزاری مستقیم بود، مستمال نموده، نظم کامل و ضبط شامل در آن سرحدات به هم رسید.

شورش میرزا قواما در فارس و عربستان و تحصن در قلعه گل و گلاب

پس از انتظام مهام لرستان و شوشتر و دزفول، سهام الدوله با پنج هزار سوار و پیاده و شش عراده توپ از پی نظم و فصل و ایصال منال رامهرمز و فلاحیه و حویزه و بختیاری و دستگیر نمودن چند نفر از مشایخ عرب و رؤسای بختیاری که در فتنه جویی با میرزا قوامای بهبهانی همدست و همدستان بودند، مأمور به آن صفحات نمود و چون میرزا قواما، حادثه عظیمی مدت یک سال بود در فارس و عربستان برپا کرده بود، شاهزاده خود به عنوان تفرج و تماشای آن صفحات [۳۰پ] به تعاقب مأمورین می رفت و مترصد وقت کار میبود.

میرزا قواما پسر میرزا منصورخان که ابا عن جد در بهبهان حکمران بود، سالها بود که خیال خودسری در سر داشت و همواره اوقات خویش مصروف تدارک این مهم می نمود و به مواصلت و مخالطت اعراب و الوار آن دیار معاونت و مظاهرهت میجست و در قتل جبال قلاع محکم به دست میآورد و ممر و مدخل آنچه او را مسدود میساخت و در شقاقهای خود از آلات و ادوات حرب و ضرب و دیگر چیزها که در هنگام کار حارب و ضارب را ضرور و در کار است، ذخیره می کرده و از علوفه و آذوقه صحن و سرا، پست و بالای قلعهجات را بر می آکند و اقوام و عشیره و اتباع و قبیله خود را پیوسته به اطراف و اکناف می فرستاد و مردم آن صفحات را که بالفطره شرجو و هنگامه طلب هستند و به وعد و وعید و نوا و نوید فریب می داد و جبلت می گرفت. تا وقتی که محمدشاه مرحوم درگذشت و محمد براتی معین گذاشت، [۳۱ر] میرزا قواما از مسکن خویش به در آمد و در فارس و عربستان، آغاز بی اعتدالی نهاد، به طوری که از کوشش وی، شورش تمام در مملکت فارس پدید آمد و بسا جان ها و مال ها به هدر رفت.

همین که ملت و دولت محمدی تأیید و نصرت ناصرالدین شاهی قوم و قویم شد، نواب بهرام میرزا به ایالت فارس مأمور آمد و تا یک سال به حکومت آنجا اشتغال داشت. چون منظور خاطر و مکنون قلب اولیای دولت قاهره از ایالت او چندی نیابید، دفع اشرار و دفع اضرار به طوری که سیاست و کیاست نموده باشد. نصره الدوله فیروز میرزا به انتظام و ایالت مملکت فارس و گرفتاری میرزا قواما و چشم ماده فتنه و هدم به میان فتاد با لشکری بیمر فرمان دادند. و بعد از ورود به آن مملکت، یک سال بیشتر زیاده بر آنکه می توانست و می دانست جد و جهد نمود که شاید دفع شر میرزا قواما نماید و یا یکی از قلعهجات او را به چنگ آورد؛ برای خدمات دیگر که اهم و الزم از این نبود، در سایر ممالک فارس نهایت خدمات عمده و کارهای بزرگ سایر به این سمت ولایت فارس چندانی نپرداخت و نصرت یافت و به این واسطه مالیات بهبهان و توابع آن سامان لاوصول بماند.

سهام الدوله به رامهرمز رفت و از پی اطاعت و طلب وجوه دیوانی در نزد هر یک از مشایخ اعراب، کسی روان و شرحی بیان نمود. مشایخ فرستادگان را همراه فرستادگان خود باز فرستادند و هر یک محقر هدیه ای ارسال نموده، در جواب نوشتند که ما همگی رعیت فرمانبردار [۳۱پ] شکرگزاریم، ولی چون دفع شر از رعیت بر اولیای دولت لازم است، تا میرزا قواما در این نواحی است، از شر و ضر او آسوده نبوده ایم، و از بیم او طاعت نمی توانیم نمود، زیرا که او در این خاک مأمونی محکم دارد و اسبابی فراهم که گرفتن آن

مأمن محال است. پریشان کردن آن بیرون از هزار حال و ما مردمان صحرائشین هم از بابت حفظ عرض و مال خود نمی‌توانیم پا در دایره اتحاد نهیم و دست اطاعت دهیم. نخست شر او را از ما باز دارید، سپس بندگی و طاعت از ما خواهید.

سهام الدوله به همراهان خود از پی خراب نمودن قلعه چم ملا که در ملوک بهبهان واقع و از قلاع منیع و مستحکم، برخاستند و در یک فرسخی قلعه، محلی که موسوم به خایران است، فرو نشستند. بعد از امعان نظر و تصورات تسخیر قلعه، آن حصار را گشودن و یا اهل آن را محصور نمودن، ممتنع و محال دیدند، زیرا که آن قلعه در قله کوهی واقع است که در دامنه آن کوه از دو طرف شطی عظیم جاری و ساری است که با غیرمراکب آبی، عبور از آن متعدد است. هنوز چند روز از ورود سهام الدوله نرفته، شیخ حاکم و حدادشاه و شیخ جابر و [۳۲] شیخ‌قادر و شیخ عبدالله خان با جمعیتی فراوان، علی‌الغله بر گرد اردو فرود آمدند و اهل اردو را فراگرفتند.

روز دیگر، میرزا رضا، پسر میرزا قواما، با جمعیتی از یک سمت اردو درآمدند و در دو فرسخی اردو در محلی مرتفع نشسته. سهام الدوله با همراهان خود محصور بین الحاضریین گشته، شاهزاده را آگاهی دادند. شاهزاده فوراً تعدادی چند که التزام آنها میسر بود خواست؛ به قلعه شیخ رامهرمز رسانید و به خط خود به هر یک از مشایخ عرب به عربی خطی نوشت و پیکی دوانید و شیخ سلمان را در میان اعراب روان کرد. در حسن تدبیر و تحریر و تأیید تقدیر شیخ مذکور را که از فحول مشایخ بود، در نزد خود آورد و او را مستمال نموده، بیعت خدمت گرفت و چندان که لایق بود، خلعت و نعمت به وی داد و او را نیز به جهت تفریق این اجتماع در میان آنها فرستاد. هر دو شیخ، وصول مراسلات به مضمون الاعراب اشد کفرا و نفاقاً، موافقت به متعاقب آنجا شده، [۳۲پ] در هم ریختند و با یکدیگر کمر آویختند و متفرق شدند.

سهام الدوله از جانب شاهزاده در این معنی اشارت یافته بود و بر تعاقب آنها اجازت حاصل کرده. پیش از آنکه آنها در محل خود حرکت نمایند، سهام الدوله تعبیه کار را نموده، پیش از متفرق شدن و گریختن بر سر راهها سوارها فرستاد و خود با جمعی بر آنها آویخته و شیخ مذکور و شیخ سلمان نیز معاونت نموده و حدادشاه که در میان طوایف اعراب لوای خودسری افراشته و خود را سلطان انطاکیه انگاشته، با شیخ حاکم و شیخ جابر را دستگیر کرده، در نزد شاهزاده آوردند و در قلعه سلاسل به سلسله و قید با یکدیگر در بستند. از کردهای خوئین یک قلعه سلاسل بهره و حاصل یافتند و چند تن از اعراب، مورد سیاست و عتاب شدند. پس از یک ماه، حداد شاه و یکصد نفر دیگر از مشایخ را به دربار معدلتمدار روان نمود و شیخ عبدالله خان حاکم حویره و شیخ سلمان و شیخ قادر پیشکش‌ها دادند و از عهده مال دیوان گذشته برآمدند. سهام الدوله چون فتح قلعه چم ملا را که در محل بهبهان واقع است و میرزا قواما محکمه برای خود قرار داده و از همه جهت مضبوط و سهیم نموده بود، محال دید، تفصیل را با تصویر و نقشه قلعه به شاهزاده معروض و مقهور نموده و معاودت را درخواست کرد. مسئلت او مقبول نیفتاد و شاهزاده در اعلی حضرت پادشاهی تنبیه میرزا قواما و تخریب قلاع او را استدعا نمود. اجابت این [۳۳] استدعا و اجازت این تمنا در رسید. شاهزاده سهام الدوله و همراهان او را روز به روز حکم می‌فرستاد. این گونه دستورالعمل می‌شد که شب و روز پنهان

و آشکارا می باید از زد و خورد و یورش بر جمعیت میرزا رضا، پسر میرزا قواما، دقیقه فروگذار نمایند و پیوسته در کار مجادله و معارضه مشغول باشند. چندی که بدین گونه درگذشت، پسر میرزا قواما با همراهان اردو به شکست آوردند. میرزا قواما با جمعیتی فراوان به معاونت پسر از قلعه به زیر آمد و با پسر پیوست.

شبی شاهزاده سهام الدوله و دیگر سران سپاه را حکم به شیبخون بر سر میرزا قواما نمود. حکم داد که از اقل شب تا طلوع صبح، اطراف او را فروگیرند. در همان شب هشتصد نفر از الوار و ... به سرکردگی علیرضاخان بختیاری و توشمال خان فیلی از محل مخصوص، حکم به گذشتن از رودخانه و گرفتن قلعه نمود. چند نفر از روندگان را در آن پهن دشت [۳۳پ] آب از سر بر گذشت، پای در گل فرو شد و مابقی به معاونت ملاخان از آب و گل بر آمدند و پنجه بر سر قلع رفتند و به بام حصار بالا شدند و قلعه را گرفتند. چملا که تا حال به چنگ هیچ توانا در نیامده بود، به دست الوار فیلی و هزار خیل در افتاد. نه نفر از مأمورین مقتول و بیست و دو نفر مجروح شدند. پیش از گرفتن قلعه میرزا قواما، خبر رسید میرزا رضا پسر خود را با جمعی، به یاری قلعه کوهان فرستاد. رفتن پسر میرزا قواما، مایه تهور و تجاسر مأمورین شاهزاده شد. پای جلادت پیش نهادند. در این اثنا میرزا قواما را از تصرف قلعه آگاهی دادند؛ راه فرار پیش گرفت و به نارنج قلعه بهبهان پناه برد. میرزا رضا پسرش، از میان الوار ممسنی گریخت. جمعی فراوان از منزهان، مقتول و مجروح گشتند و غنیمت فراوان به دست سپاهیان درآمد. توپ های کوچک که در قلعه چملا بود به درآورد و یک عراده [۳۴ر] توپ بزرگ که از توپ های نادری بود، از آنجا حمل و نقلش ممکن نبود، بشکستند و قلعه را خراب نمودند.

غصبان خان که یکی از مغضوبان و منهویان میرزای منهزم بود، به کدخدایی و دارایی آنجا مأمور و مقرر گردید. شاهزاده هر یک از همراهان سهام الدوله را - علی قدر مراتبهم - به بذل عنایتی خوشوقت نمود. در مدارج علیرضاخان بختیاری و توشمال خان سرهنگ فوج فیلی افزود. بعد از آنکه حکم کلیه را به تسخیر قلعه بهبهان و توابع و قلاع منیع گل و گلاب به سهام الدوله نموده، سران سپاه فرداً فرداً بخواست و به هر یک جداگانه حکمی داد و رسوم اتفاق و اتحاد در میان همگی بنیاد نهاد. بعد از آن سهام الدوله را با ابواب جمعی او بر سر قلعه بهبهان فرستاد و خود با غلامان خاصه، به لرستان عطف عنان نمود.

سهام الدوله به بهبهان رفت [۳۴پشت] و در سمت شرقی شهر که محاذی نارنج قلعه بود، فرود آمد و بعد از دیدن و رسیدن، نقشه شهر و قلعه را بنگاشت و صورت حال را چنین عرضه داشت که این قلعه گوئی، گویی است از روی و آهن ریخته اند و قندیل آسا در وسط گنبد گردون آویخته تا مدت چهار ماه از جانب شاهزاده حکم دستورالعمل میرفت و از سهام الدوله حاصل عمل در میرسید، تا اینکه میرزا سلطان محمدخان و میرزا کمال بنی اعمام میرزا قواما را که دور شهر مسکن داشتند، سهام الدوله بگرفت و به این واسطه اهل شهر را در گرفتن نارنج قلعه با خود متفق نموده، میرزا کمال را در نزد خود نگاه داشت و میرسلطان محمدخان را با اهالی شهر، از طرف شهر به یورش امر نمود و خود از بیرون باغ منصوریه را سنگر ساخته، آغاز توپ زدن و آلات قلعه گیری به کار [۳۵ر] بردن کرد، تا وقتی که میرزا قواما خود را مستأصل و مغلوب دید، به اهل شهر توسل جست و مفری از آنها درخواست کرد. شهریان را دل به بیچارگی وی بسوخت. طرفی از اطراف قلعه

را که متصل به شهر بود، خالی گذاشتند؛ میرزا قواما با چند نفر از اقارب خود بگریخت و به قلعه گل و گلاب که در چهار فرسخی بهبهان است، متحصن شد. نارنجقلعه برست و در بنیان هستی او شکست درآمد. چنان در تخریب آنجا اهتمام رفت که مستی خاک شد.

نصره‌الدوله فیروز میرزا، فتح این قلعه را فوزی عظیم شمرد و فیض شایان پنداشت. چون خود در سایر صفحات فارس خدمات شگرف در پیش داشت و کارهای بزرگ در نظر گرفته و آن طوری که شایست و بایست می‌توانست به امورات این سمت پردازد و به قسم دلخواه کارها را منظم و منضبط سازد [۳۵پ] از اولیای دولت علیه استدعا نمود که چندی سهام الدوله در آن سامان بماند و ناتمامی کارها را به انجام رساند. از دارالخلافه الباهره حکم همایون شرف نفاذ یافت که از قرار استدعا و تمنای نصره‌الدوله معمول شود. شاهزاده سهام الدوله را از این حکم، آگاهی داد و فرمان همایون را فرستاد. سهام الدوله پس از صدور حکم، به فکر تسخیر قلعه گل گلاب افتاد و با همراهان خود رأی میزد و تدبیر می‌پخت. و آن قلعه این چنین است که در قله کوهی بلند دو قلعه در توی یکدیگر واقع است که قلعه اول موسوم به گل و دیگر به گلاب است که حصار آن قلعه را از سنگ خدا آفریده و در بعضی مواضع که فی الجمله رخنهای بوده، یا تراشیده اند و یا از سنگ انباشته و در درب آن خندق سان، دره عمیق واقع شده که به جهت عبور، تخته‌ای چند بر روی او انداخته اند و پل ساخته. بعد از برداشتن آن تخته پل دیگر تصور نمی‌توان کرد که احدی بتواند [۳۶] در آن قلعه درآید و تا کنون در هیچ عهد و عصر، کسی آن قلعه را نگشوده، چنان که فردوسی گوید:

پناه دلیران ایران زمین گل است و گلاب و سفید گزین

بالجمله از بخت بلند ناصری، حق - جل و علا - یاری فرموده، مراد علی، کدخدای آن قلعه، که از خویشان میرزا قواما بود، به جهت مهمی از قلعه به زیر آمده و در میان ایل ممسنی که از طوایف خود بود رفته، هنگام مراجعت به قلعه، در عرض راه به چند نفر از سواران اردو دچار گردید. او را گرفتند و در نزد سهام الدوله بردند. سهام الدوله شبانه فرستاد اهل و عشیره قوم و قبیله او را از میان ایل به اردو آوردند؛ به تقید و محبوس نمود و فتح قلعه را از مرادعلی خواست. مراد که به نامرادی رسیده بود، تعهد نمود و به قلعه رفت. نیم شب سهام الدوله میرزا سلطان محمدخان را با جمعی تفنگچی و دو عراده توپ و پانصد سوار به قلعه فرستاد. مرادعلی [۳۶پ] در قلعه را بگشاد؛ میرزا سلطان محمدخان با تفنگچیان به قلعه گل درآمدند، میرزا قواما به قلعه گلاب گریخت و گفت:

چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جویم، از گلاب

سهام الدوله نصره‌الدوله را آگاهی داد و معروض نمود که از آن طرف در مسیر جمیع راهها سواره و پیاده بفرستد که هنگام گریز، میرزا قواما را دستگیر نمایند. چون آب قلعه گل و گلاب منحصر به چشمه بود که در قلعه گل واقع است، میرزا قواما سه روز در آنجا به بی‌آبی به سر برد. چون حال خود را در معرض هلاک دید، به هزار فلاکت پیاده، کوه به کوه بگریخت. دو روز بعد از فرار، مستحفظین امر فرار که نصره‌الدوله قرار داده بود، او را با دو نفر دیگر پیاده بگرفتند و به دربار همایون بفرستاده، سهام الدوله شهر بهبهان را به عباس قلیخان سرتیپ لاریجانی که از جانب نواب نصره‌الدوله مأمور بود، بسپرد و به اردوی شاهزاده

بازگشت نمود.

[۳۷] شاهزاده، سهام الدوله را به پاداش خدمت، بسی ملاحظت نمود و همی مزید مرتبت داد. آن صفحات از وجود یاغی و طاغی و اشرار و الوار فیلی و بختیاری و طغیان اعراب شهری و بدوی پرداخته شد و کار آن نواحی و سامان به ای نحو کان ساخته، عربستان و لرستان و بختیاری که هر روز از هر کنار آن فتنه در میان می آمد، چنان مأمون و مامور گشت که شاهزاده و دیگر امرا و آزاده که از جانب وی در اطراف و اکناف آن نواحی آمر و ناهی بودند، اوانی و اقاضی از رعایا و برابا، ضعیف و توانا همه را به حالت خود باز گذاشتند که اگر هنگامه طلبی در طلب فتنه هنگامی جوید، هوایی در سر دارد، باز نماید و مجهودالید خویش به کار برد تا با این واسطه، ابرار و اشرار از یکدیگر ممتاز شوند.

مدت شش ماه بدین گونه روزگاری درگذشت. متعدی [۳۷] و خودسری پدید نیامد و مظلوم و ملهوفی کس نیافت. به طوری اهالی و حوالی آن صفحات را رام و آرام نمود که همسران و همسایگان در حیرت فرو شدند؛ اطوار و کردار او در نظرها واقعی عظیم یافت و کارهای زیاد که در این مدت کم نموده بود، در پیشگاه پادشاه زایدالوصف جلوه کرد. شاه جهان پناه از پی نوازش و ظهور ملاحظت ملوکانه، نه به عنوان عزل و مغضوبانه، شاهزاده را به دارالخلافه خواست. شاهزاده سهام الدوله و همراهان او را در آنجا بر سر خدمت بنهاد و خود با چند تن از خدمتکاران به مقر خلافت آمد و پیش از آنچه مکتون خاطر او و مظنون دیگران بود، مورد التفات گوناگون شهریاری شد، چنان که اقران وی از بزرگ و کوچگ، بر او حسرت و حسد بردند.

حکومت در الخلافه در سال ۱۲۶۹

چندی که از ورود شاهزاده [۳۸] برگذشت، شاه جهان بخش خواست تا ملاحظتی که از او در دل دارد، بر همه کس معلوم و مشهور فرماید و شاهزاده را نسبت به دیگر منتسبان، به التفاتی خاص اختصاص دهد. در سنه ۱۲۶۹ خامه سلطنت را بدو بسپرد و او را حکمران دارالخلافه طهران و مضافات فرمود و چنان که ولایت طهران بر سایر ولایات ممالک ایران برتری دارد، او را نیز به این وسیله به حکام دیگر ولایات سروری بخشود. شاهزاده به شکرانه این عنایت، خدیوانه سر بر آستان و جان در آستین گذاشته، چنان لوازم خدمت و حفظ حشمت شاهی را مراقبت و مواظبت مینمود که سال های دراز، ایام و یاد روزهای بلا را منع نمی شمرد و از شهر به بیرون پا نمیگذاشت و از هیچ جهت از کار خدمت پادشاه تغافل نمی کرد و همه وقت عموم امور [۳۸] شهر و ملوکات منظم و منسق بداشت.

در سنه ۱۲۶۹ که در ری بلای وبا شیوعی به هم رساند و همه متفرق شدند و جان گرانمایه را که از هر متاعی عزیزتر است مغتنم شمرد، به در رفتند، شاهزاده بر حسب حکم شاهنشاهی و به اقتضای منصب حکومت و دادخواهی در دارالخلافه مانده، سر کار اقدس به عادت مشهوره سابقه که در تابستان به بیلاقات تشریف میبردند، به شمیرانات و لواسانات عازم گردیدند. شاهزاده با شدت بلای وبا و حدت گرمای تهران، توکل به حفظ خدا و توسل به بخت بلند - ظل الله - نموده، در انجام مهم دولتی و حفظ خزاین و حراست شهر و ملوک و سلوک با رعایا و خدام پادشاهی و نظم سپاهی کمابینی شرایط حزم را به جا آورد

و دقیقه ای از معضلات امور و مشکلات مهام فروگذار نکرد؛ تا اینکه بلیه وبا رفع گشته و سرکار همایون به عزم سفر سلطانیه تشریف فرمای شهر شدند. در ازای صدمات و ضرای ضربات التفات ها فرمودند و مرحمت ها نمودند، [۳۹] خلعت عالی با منصب و نشان و حمایل سرخ و سفید از مرتبه اول میرپنچی مکرمت فرموده، از امثال و اقران برتری بخشودند.

و در غیاب موکب همایون که در سلطانیه تشریف داشتند و رجعت فرمودند و یک سال دیگر در موکب همایون مشغول خدمات بود، مورد الطاف شد. تا کنون که سنه ۱۲۷۲ هجری است، سیم سال است که متصدی امر خطیر حکومت و مستقل شدن جلیل ایالت است و چنان در دارالخلافة و توابع با شرایط حراست و دقایق سیاست، اغاثه ملهوف و اذاعه معروف و ازاله اشرار و اضاعه فجار نموده، اسائنات اعمال و قباحت افعال مرهون چنین را وبال نکال او ساخته و اشراف شهر و اطراف آن را به وفور عنایت و الطاف و مزید سماحت و اعطاف اختصاص داد.

مجملاً به رضای الهی و میل خاطر شاهنشاهی حرفی بر زبان نیارد و قدمی بر ندارد. شب و روز سر در آستانه همایون نهاده، به اعطای معظم خدمات و اجرای احکامات مفتخر و مباهی است. هر روز به التفاتی تازه و عنایتی نو ممتاز آید و بر عالمیان فخر و ناز نماید. در فنون علوم بهره ور و از قانون آداب و رسوم با خبر. در فارسی و عربی و تواریخ و نظم و نثر اطلاع کامل و استحضار شامل حاصل نموده؛ و السلام علی من اتبع الهدی.

